

هانری کربن از منظری دیگر

رضا مهریزی

بیشتر فعالیت‌های ایشان را تحت‌الشعاع خود قرار داده است، سه‌ویگرد ایشان به شیخ اشراق، تشیع (با به قول خودش اسلام ایرانی) و عرفان است. رویکرد ایشان به عرفان و شیخ اشراق به گونه‌ای است که حتی هنگامی که وی به سراغ ابن سینا که فیلسوفی عقل‌گراست می‌رود، تنها به جنبه ذوقی و عرفانی او می‌پردازد و کتاب «ابن سینا و تمثیل عرفانی» را می‌نگارد. دکتر سیدحسین نصر در مقاله‌ای که در کتاب «یادی از هانری کربن» چاپ شده، چنین می‌آورد: «این کوشش در بهتر شناساندن ابن سینا، در واقع پیش درآمدی بود برای آنچه کربن می‌خواست درباره سهروردی به جهان غرب عرضه دارد.» (نصر، ۱۳۸۲، ص ۲۵)

همین جا باید به نکته‌ای اشاره کنیم - که متأسفانه مورد غفلت واقع شده است - که بدون در نظر داشتن آن به شناخت درست پرفسور کربن نخواهیم رسید. و آن این که کربن یک شرق‌شناس بوده است و ما نمی‌توانیم و نباید این مسأله را نادیده بگیریم، هرچند به قیمت خوردن انگ «توهم توطئه داشتن» باشد.

ادوارد سعید در طرحی که در کتاب «شرق‌شناسی» خود ترسیم می‌کند بر این مسأله پای می‌فشارد که یکی از رویکردهای مهم شرق‌شناسان غربی تمایز و تفاوت قائل شدن میان شرق و غرب است. وی در این باره چنین می‌گوید: «شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک فکر است که بر مبنای یک تمایز بود شناختی و معرفت‌شناختی بین شرق و (غالب موارد) غرب قرار دارد. بنابراین، دسته‌انبوهی از نویسندگان که در میان آنها شعرا، داستان‌نویسان، فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان و مقامات اداری سلطنتی یافت می‌شوند، این اختلاف بنیادین بین شرق و غرب را

افراط و تفریط در هر امری و با هر قصد و غرضی نکوهیده و نامعقول است. و این نکته‌ای است که هر خردمندی به راستی و درستی آن گواهی می‌دهد. متأسفانه این روحیه در مسایل مختلف و به شکل‌های گوناگون در کشور ما وجود داشته و دارد، و البته شاید این مسأله با فقدان روحیه نقادی و نقدپذیری در جامعه ما بی‌ارتباط نباشد. یکی از بارزترین نمودهای این امر را می‌توان در شیوه شناخت و تعامل با شخصیت‌های برجسته مشاهده نمود؛ به گونه‌ای که هر شخصی که در صدد بر می‌آید با بزرگی آشنا شود با دو نگرش با آن رو به‌رو می‌شود:

نگرشی که تنها به شنا و ستایش پرداخته و ساخت آن فرد را از هر عیب و ایرادی منزّه می‌داند و دیدگاه دیگری که بابتی انصافی به شتم و نکوهش پرداخته و دیده برحسب وی فرو می‌بندد.

این شیوه نگرش به گونه‌ای است که ماهمواره با دو چهره از بزرگان روبرویم؛ چهره‌ای متورم و باد کرده و چهره‌ای زخمی و خنجر خورده این ویژگی متأسفانه نه تنها در شناخت بزرگان خودمان روی می‌نماید بلکه در شناخت شخصیت‌های غیر ایرانی نیز که ما به گونه‌ای با آنها سروکار داریم جلوه می‌کند. از آن جمله مرحوم پرفسور هانری کربن است. هانری کربن از دانشمندانی بود که زحمات بسیاری برای معرفی بخشی از فرهنگ و معارف ایرانی و شیعی به غرب و به خود ملت ایران کشید، که جای تجلیل و تقدیر دارد. اما در این مقاله از زاویه‌ای دیگر، دیدگاه وی مورد کنکاش قرار گرفته است. می‌دانیم در علم نوین، وجود نگاه‌های گوناگون به معنای رد و نفی دیگر نگرش‌ها نیست.

مرحوم کربن در عرصه‌های مختلفی از فرهنگ و معارف ما به کوشش پرداخت، اما به نظر می‌رسد آنچه

هانری کربن، (۱۹۰۳-۱۹۷۸م-۱۲۸۲-

۱۳۵۷خ)، اهل فرانسه، چهره شناخته

شده‌ای نه تنها در ایران بلکه در جهان است.

وی را ایران‌شناسی بزرگ می‌خوانند که

بسیاری از متون عرفانی و فلسفی ایرانی و بلکه

روح ایرانی را به غرب منتقل و معرفی کرد.

وی روزها و ماهها و سال‌های زیادی را به

همراه‌مسرش (استلا کربن) در ایران (تهران)

گذراند. و با تأسیس «انجمن ایران و فرانسه»

کارهای مطالعاتی علمی را با کمک همکارانی

از ایران و فرانسه بنیاد نهاد و «شعبه

ایران‌شناسی» در دانشگاه پاریس نیز پیرو

«انجمن مطالعات ایرانی» به همت لویی

ماسینیون افتتاح شد. ماسینیون، تأثیر جدی بر

کربن داشت و هم‌او بود که وی را به سمت

حکمت اشراق سهروردی هدایت کرد.

و با تصحیح آثار سهروردی ابتدا آنها را در

استانبول (ترکیه) چاپ کرد. اسماعیلیه، شیعه

و کلام امامیه و تصوف از مهمترین نحله‌های

تحقیقاتی وی به شمار می‌روند.

پذیرفته و آن را نقطه شروع تئوری ها، حماسه ها، داستان ها، توصیفات اجتماعی، آداب و رسوم مردم و... قرار داده اند. این گونه شرق شناسی از آشیلوس گرفته تا ویکتور هوگو، دانت، کارل مارکس را شامل می شود. (سعید، ۱۳۷۱، ص ۱۶)

البته، طبیعی است که این به معنای انکار دستاوردهای علمی و ارزش های آکادمیک شرق شناسی یا ایران شناسی و شخص هانری کرین نیست؛ ادوارد سعید در این مورد نیز چنین می گوید: «انسان نباید هرگز فرض کند که ساختار شرق شناسی چیزی بیش از یک مشت دروغ و افسانه نیست که به محض آن که حقایق مربوط به آنها عنوان شد به سادگی از هم می پاشد.» (سعید، ۱۳۷۱، ص ۲۱)

سعید نظرات خود را در همان کتاب «شرق شناسی» چنین ادامه می دهد: «بنابر این شرق شناسی، صرفاً یک موضوع و یا رشته سیاسی نیست که به گونه ای انفعالی در فرهنگ، تحقیقات علمی، و یا نهادهای مربوطه انعکاس یافته باشد؛ همچنین مجموعه ای بزرگ و متفرق از کتاب هایی که در مورد شرق نوشته شده اند هم نیست؛ و یا این هم نیست که بگویم شرق شناسی نماینده و بیانگر نوعی توطئه شورروانی امپریالیسم «غربی» برای سرکوب و تحقیر جهان «شرقی» است.

بلکه نوعی «گسترش و توزیع» آگاهی ژئوپولیتیک (جغرافیایی - سیاسی) در بین متون زیباشناسی، تحقیقی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و زبان شناسی است.» (سعید، ۱۳۷۱، ص ۳۱)

ادوارد سعید حرف نهایی خود را این گونه بیان می کند: «بالتر از همه، می توان گفت که شرق شناسی عبارت از عطف و خطابه ای است که به هیچ روی با قدرت سیاسی موجود رابطه مستقیم و متناسبی ندارد... در واقع نکته اصلی من این است که شرق شناسی یکی از ابعاد قابل ملاحظه فرهنگ سیاسی - فکری جدید است. - و نه این که تنها همین آن باشد، بلکه خود آن است - و از این روی آن قدری که با دنیای ما [منظور «ما» غربی ها] سروکار دارد با خود شرق کاری ندارد.» (سعید، ۱۳۷۱، ص ۳۲)

شاید اکنون با طرخی که سعید با تتبع و بررسی گسترده خود در اختیار ما می گذارد بهتر بتوان به ارزیابی آثار و رویکرد کرین پرداخت و علت آن که چرا وی در میان سنت عظیم عقلانی ماتتها به سراغ عرفان و فلسفه ذوقی و اشراقی سهروردی رفت را بهتر درک کرد. در واقع وی با این کار تلویحا برگسستگی و تمایز میان شرق ذوق گرا و عرفانی با غرب عقل گرا و استدلالی تاکید کرد. و این همان مطلبی است که روزگاری هگل بیان داشته باشد که اساساً: «خصلت روح شرقی، آن است که به شهود نزدیکتر است زیرا عین یا موضوع خود را بی میانجی در می یابد. ولی ذهن هنوز در هستی گوهری غرق است و خویش را از خلوص (و) یگانگی پیشین نرهانده تا به آزادی دست یابد. بدین گونه ذهن هنوز، عین کلی را از پیش خود نساخته و عین هنوز در ذهن، زایش دوباره نیافته است. شیوه هستی روحی آن هنوز تصور نشده، بلکه در حالی بی میانجی به سر می برد و به روش بی میانجی دریافت می شود.» (هگل، ۱۳۷۹، ص

رویکرد کرین به عرفان و شیخ اشراق چنان است که حتی زمانی که به سراغ ابن سینا یک فیلسوف عقل گرا (مثناء) می رود، تنها به جنبه ذوقی و عرفانی او می پردازد و کتاب «ابن سینا و تمثیل عرفانی» را تالیف می کند که به نوشته سید حسن نصر، این کوشش در بهتر شناساندن ابن سینا، در واقع پیش در آمدی بود برای آن چه کرین می خواست در باره سهروردی به جهان غرب عرضه دارد.

(۲۷۰) و به همین دلیل است که هگل آخرین مرحله بازنمایی «مطلق» را مخص غرب و قوم ژرمن می داند. دیگر رویکرد هانری کرین به اسلام ایرانی است - برای اهل دقت این شیوه جعل نامی جدید برای «تشیع علوی» می تواند تأمل برانگیز باشد با توجه به این که ایشان از نخستین افرادی بودند که نام «تصوف ایرانی» را نیز به کار بردند - جالب است که بدانیم بزرگترین اثر هانری کرین همین عنوان را دارد «در اسلام ایرانی En Islam Iranien» که در چهار جلد به زبان فرانسه به طبع رسیده است.

ایشان در همین کتاب با دست گذاشتن بر سلمان فارسی به عنوان نخستین ایرانی مسلمان که پیشتر نیز با آیین ها و دین های مختلفی آشنایی یافته بود چنین می گوید: «سلمان که، هم غربی است به در آمده از «غربت غربی» خویش و هم تأویل گری است که راز تعلیم آسمانی پیش از پیامبر را به وی [پیامبر] می آموزد و او را با موارد استثنایی آگاهی در نزد پیامبران پیشین آشنا می کند.» (به نقل از شایگان، ۱۳۷۳، ص ۱۴۱)

«از سوی دیگر، می گویند سلمان در باره تعلیم آسمانی پیش از پیامبر در تورات و انجیل با وی گفت و گو می کرد و هموست که اصیل ترین وجه تأویل در اسلام را عهده دار بوده است و به همین مناسبت بود که وی توانست در مقام جبرئیل یا فرشته وحی در اسلام ظاهر شود. یا، بهتر بگویم سلمان در حکم فرشته این فرشته، در حکم چهره فردانی فرشته وحی بود» (به نقل از شایگان، ۱۳۷۳، ص ۱۴۱)

از این دست موارد که در بالا نقل کردیم به شکل های

مختلف در آثار کرین وجود دارد و مادر اینجاد در مقام نقل همه آن موارد نیستیم زیرا بر کسانی که با آثار ایشان آشنایی دارند این مسأله امری واضح و مبرهن است. آنچه ما بر آنیم که بیان داریم این است که این دست نوشتارهای «کرین» تا چه حد می توانست و می تواند به مذاق پان ایرانیست ها خوش آید. کسانی که بر اثر کوشش های باستان شناسانه و زبان شناسانه اسلاف شرق شناس و ایران شناس کرین ابتدا در صدد نبش قبر فرهنگ و آیین ماقبل اسلام برآمدند ولی هنگامی که مشاهده کردند این جنازه پوسیده تر از آن است که بشود کاری کرد روی به سوی «اسلام ایرانی» آوردند. در واقع کلر کرین را باید در جهت تلاوم و تکمیل سنت اسلاف ایران شناسی اش ارزیابی کرد، در حقیقت این شرق شناسان - خواه ایران شناس، خواه مصر شناس و... - با استخراج منابع تاریخی و باستانی و احیای ناسیونالیست های قومی و ملی نقش مهمی هم در تجزیه و هم در ایجاد اختلافات داخلی میان کشورهای اسلامی بازی کردند که نمونه های آن را در تجزیه امپراطوری عثمانی و ادعاهای اقلیت های قومی - زبانی کشور خودمان می توان مشاهده کرد. مرحوم دکتر حمید عنایت در کتاب «شش گفتار درباره دین و جامعه» در مقاله «سیاست ایران شناسی» به همین مسأله بدین گونه اشاره می کند: «از سوی دیگر، خدمات ایران شناسان در کشف بسیاری از مجهولات تاریخ ایران باستان یکی از عوامل اصلی پیدایش ناسیونالیسم فرهنگی - غیر اسلامی در ایران بوده است. این نکته در مورد مصریان نیز صادق است که در پرتو مصر شناسی غربی از تمدن باستانی خویش آگاه شدند و زمانی متفکر و نویسنده برجسته مصری «طه حسین» به استناد آن مدعی بود که فرهنگ مصری برای آن که از و اماندگی به در آید باید راه خود را از جوامع اسلامی جدا کند. این گونه گرایش های رسمی و غیر رسمی به بزرگداشت گذشته باستانی گاه با پیوندهای اسلامی این کشورها ناسازگار در می آید و این ناسازگاری هم بر رابطه دین و دولت و وحدت فرهنگی این ملت ها و هم بر روابط آنها با کشورهای اسلامی عواقب سیاسی مهمی دارد یا می تواند داشته باشد.» (عنایت، ۱۳۵۲، ص ۵۰)

منابع

- ۱- سعید، ادوارد (۱۳۷۱) «شرق شناسی»، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲- نصر، سید حسین «زندگی آثار و افکار هانری کرین» شهرام پازوکی «یادی از هانری کرین» تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۳- شایگان، داریوش «هانری کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی»، ترجمه: باقر پرهام، تهران، نشر پژوهش فرزندان روز.
- ۴- عنایت، حمید «شش گفتار درباره دین و جامعه» تهران، کتاب موج.
- ۵- هگل، گ. و «عقل در تاریخ»، ترجمه: حمید عنایت، تهران، انتشارات شفیعی.